

به همت جمعی از "طلاب علاقمند
به حوزه اخلاق" برگزار می گردد:

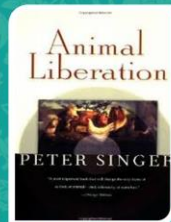
فلسفه اخلاق کارگاه

روش حل مسئله در اخلاق کاربردی



حجه الاسلام دکتر
محمد تقی اسلامی
عضو هیات علمی پژوهشگاه علوم
و فرهنگ اسلامی

معرفی کتاب **Animal liberation**
توسط علی اکبر تیموری



زمان: دوشنبه ۶ اردیبهشت ماه. ساعت ۱۹

مکان: قم. خیابان صفائیه. کوچه ۲۵. فرعی اول سمت چپ. پلاک ۸۷

برای اطلاع از نشست های آتی، نام و نام خانوادگی خود را به سامانه ۰۲۱۳۷۵۴۷۳۰۷ پیامک فرمایید.



کارگاه ۲۳ فلسفه اخلاق

روش حل مسئله در اخلاق کاربردی

دکتر محمد تقی اسلامی

۶ اردیبهشت ۱۳۹۵

به قلم: مریم کلاتری

بحث روش، مهم‌ترین بحث فلسفه اخلاق و اخلاق کاربردی محسوب می‌شود. شما اگر بدون روش حتی یک کتاب اخلاق کاربردی، مثلاً کتاب پیتر سینگر^۱ را بخوانید، سردرگم می‌شوید که این چه نحوه کتاب اخلاقی است، اصلاً چه ربطی به اخلاق دارد؟ کتاب یک جهان و اخلاق جهانی از پیتر سینگر را شاید دوستان دیده باشند. شما قبل از اینکه این کتاب را باز کنید صورتان این است که مباحثی درباره اخلاق جهانی و مسائل مرتبگی را مطرح خواهد کرد و به روش هنجاری پاسخ خواهد داد و به راه حل قابل توجهی خواهد رسید. درحالی که هرچه این کتاب را می‌خوانید، می‌بینید که گم‌شده خود را پیدا نمی‌کنید. این کتاب هم اخلاق است و هم اخلاق نیست. ولی به چه معنا اخلاق است و به چه معنا اخلاق نیست؟ مشکل بنیادی ما در خواندن متون جدید، مشکل روش است. ما مشکل تعریف داریم. «تعریف» در دل روش جای می‌گیرد. گاهی از پیش خودمان به صورت سنتی از اخلاق تعریفی می‌کنیم و یک روش را هم ابداع می‌کنیم و بعد وارد بحث می‌شویم، درحالی که اگر بخواهید روش به دست بیاورید، باید به سیر تحول یک دانش که روش متعلق آن است، توجه جدی بکنید و ببینید در این دوران، از گذشته تا کنون چه تحولاتی ایجاد شده است؟

در اخلاق کاربردی، ما با دو تعریف مواجه هستیم. باید ببینیم مسئله اخلاقی چیست؟ یک تعریف می‌گوید به کاربردن نظریه‌های اخلاقی برای حل مسائل اخلاقی. ما نظریه را کجا به دست می‌آوریم؟ در اخلاق هنجاری. در اخلاق هنجاری بحث بر سر نظریه‌هاست؛ نظریه سودگرایی، وظیفه‌گرایی، فضیلت‌گرایی و انواع این‌هاست و همچنین بحث‌های مفصلی که در اخلاق هنجاری است. به هر حال فرض بر این است که شما به نظریه‌ای رسیده‌اید و بناست که این نظریه را در حل یک مسئله اخلاقی استفاده کنید. مسئله اخلاقی چیست؟ آیا مسئله اخلاقی همیشه قابل حل است؟ یعنی ما باید به راه حل مسئله اخلاقی برسیم؟ یا نه، صرفاً فکر کردن درباره یک مسئله اخلاقی، خودش یک کار اخلاقی است، ولو اینکه به راه حل قاطعی نرسیم. تاریخ مصرف این تعریف گذشته است، ولی کماکان در کشور ما رواج دارد. حتی دیدم که بعضی از اساتید فرهیخته وقتی دیدند در دسر تعریف دوم زیاد است و مسئله‌شناسی دوم در جوامعی مثل جامعه ما خیلی در دسر داد، [آن را رها کردند]، ولی با این تعریف وارد بحث شدن، هم آسان است و هم سودمند و هم دردسرهای بعدی را ندارد. با جایی هم برخورد نمی‌کنید. فرض کنید من

1. Peter Singer.

می‌گوییم بر اساس منش و تفکر اسلامی، فضیلت‌گرایی اخلاقی و اخلاقی که به منش پیش از روش و کنش توجه می‌کند، نظریه‌ای صائب است. پس از آن، من باید بتوانم براساس این نظریه، مسائل اخلاقی را حل کنم. مسئله اخلاقی وقتی مسئله می‌شود که دو طرف پاسخ، برای او یکسان باشد. ما مراتبی از مسائل داریم؛ مثلاً وقتی با معما یا دوراهی یا dilemma اخلاقی مواجه هستیم که واقعاً تصمیم‌گیری ممکن نباشد، هر دو طرف پنجاه‌پنجاه باشد. حالا در اینجا باید با چه متدی تصمیم بگیریم و به نتیجه برسیم؟ آیا می‌شود صرفاً با داشتن یک نظریه به تصمیم رسید؟ فیلسوفان اخلاق روی همین کار کرده‌اند. در دپارتمان‌های فلسفه و فلسفه اخلاق هم روی همین قضیه کار شده است. این درست است، چون هم ما، هم فضیلت‌گراها، سودگراها و غیره می‌رویم نظریه انتخاب می‌کنیم، هر نظریه‌ای انتخاب بکنید، بالاخره این نظریه بر سایر نظریه‌ها امتیازاتی دارد، نه اینکه صددرصد درست باشد. این‌ها در

عرصه عملی زندگی می‌آیند، در نتیجه با مسائلی که با عینیت‌ها هم آغوش هستند، مواجه می‌شویم. درحالی که نظریه شما یک بحث کاملاً انتزاعی است. مثلاً فرض کنید در بحث سقط جنین، اتفاقاتی که در دوران مدرن برای انسان‌ها می‌افتد، واقعاً تکان‌دهنده است. شما راحت نمی‌توانید بگویید براساس وظیفه عمل کنند یا براساس نتیجه؟ به هر نظریه‌ای دست می‌زنند، به بن‌بست می‌خورند. چون مورد، اقتضائات

ویژه و خاصی را از شما مطالبه می‌کند که نمی‌توانید براساس نظریه پاسخ بدهید. این را کسی خوب لمس کرده است که چندین سال در عرصه‌های مختلف کار کرده باشد؛ در عرصه پزشکی، پرستاری، مخصوصاً بیمارستان‌ها، کارخانه‌جات، عرصه سیاست، عرصه‌های امنیتی، عرصه قضاوت، و کالت و عرصه پزشکی قانونی که وحشتناک است. این راه‌حلی است که براساس نظریات است و به بن‌بست می‌رسد.

راه‌حل دوم راه‌حل مورد‌هاست؛ Case study یا Case base reasoning؛ استدلال مبتنی بر مورد. آیا این استدلال مبتنی بر مورد جواب می‌دهد؟ ما موردها را چگونه بررسی می‌کنیم؟ اصلاً حرفی در خصوص درستی یا نادرستی‌شان می‌زنیم یا نه؟ یا می‌رویم صرفاً به روش اثباتی و پوزیتیویسمی مشاهده می‌کنیم و بعد می‌گوییم این

مورد جوابش این است. واقعیت این است که ما در عرصه اخلاق اگر بیاییم در مواجهه با موردها بگوییم تحلیل نمی‌کنیم، استدلالی نمی‌کنیم، بالاخره به یک مرجعی تکیه می‌کنیم و آن مرجع برای ما تصمیم می‌گیرد. اینکه این مرجع درست تصمیم می‌گیرد یا نه، باید ریسک خطایش را بپذیریم. این یک جوابی است که داده‌اند. ما ریسک خطا را در این تصمیم، در رابطه با این مورد می‌پذیریم و بعد هم در واقع به راه‌حل می‌رسیم. این جوابی است که زمانی اگزستانسیالیست‌ها می‌دادند که بر شهود و تصمیم تأکید می‌کردند و خیلی هم پروبال می‌دادند به اینکه شما براساس یک دل‌نگرانی و تشویش به تصمیم می‌رسید و حتماً باید جایی برای پشیمانی و بازگشت بگذارید. این خلاف وجدان اخلاقی است. ما انسان‌ها درخصوص درست و نادرست بودن تصمیم، با یکدیگر بحث و گفتگو می‌کنیم. اما این بحث و گفتگو و این استدلال، پایه نظری دارد یا نه؟ برخی چهل سال بر روی این بحث کار کردند؛ مثل آقایان بیشامپ^۲ و چیلدرس^۳، و آن کتابی که در اصول اخلاق زیست‌پزشکی^۴ نوشتند و امروز جهانی شده است. به این نتیجه رسیده‌اند که باید در اخلاق، سهم تلاش‌های نظری، سهم موردها و دخالتشان در تصمیم، تفاوت این موردها و زمینه‌ای را که مورد در آن اتفاق افتاده، به رسمیت بشناسیم و بین این دو، رفت‌وبرگشت کنیم. **reflective equilibrium** یعنی رفت‌وبرگشت متفکرانه. من می‌خواهم با تفکر یک موازنه ایجاد کنم. موازنه بین پایه نظری که می‌پذیرم و اقتضائاتی که این مورد دارد. در موازنه متفکرانه تقریباً هیچ‌یک از نظریات موجود را به ضرس قاطع نمی‌پذیریم، چرا؟ به دلیل اینکه این‌ها انتزاعی هستند. با عینیت خوب هماهنگ نمی‌شوند. پس چه چیزی را می‌پذیریم؟ ما به فاهمه اخلاقی انسان‌های عاقل مراجعه می‌کنیم. این فاهمه اخلاقی را **common morality** می‌نامند. یک **common law** هم داریم که مبنای قضاوت در دادگاه‌های کشورهای انگلوساکسون، یعنی اروپای غرب بحری، آمریکا و انگلیس است. در کشورهای دیگر، مانند کانادا، براساس قانون مدون در دادگاه‌هایشان قضاوت نمی‌کنند، بلکه براساس **common law** قضاوت می‌کنند؛ یعنی قانونی که رویه قضایی شده است؛ مثلاً قضاوت‌های انجام گرفته سابق. رویه قضایی ممکن است تکرار هم نباشد؛ مثلاً قاضی یک جایی حکم می‌دهد و این حکم به دلیل حساب‌شده بودنش، رویه قضایی می‌شود. ولی ما براساس فقه اسلامی بیشتر به دنبال

2. Tom L. Beauchamp.

3. James F. Childress.

4. Principle of biomedical ethics.

قانون مدون هستیم. البته گاهی باتوجه به اقتضای شرایط، براساس قانون مدون نمی‌شود حکم کرد، البته آدم باید قاضی باشد تا بداند این قصه یعنی چه. گاهی قاضی براساس رویه قضایی حکم می‌کند، ولی این مورد نباید خلط شود. در اخلاق، common morality مشترک لفظی است، و common law نباید خلط شود. یک شباهت‌هایی دارند ولی اختلافشان هم کم نیست. در common morality می‌گوییم انسان‌های متعهد اخلاقی در طول تاریخ گذشته تا به امروز، اهل هر نژاد و فرهنگی که باشند، هر کجا که زندگی بکنند، یک سلسله اصول اخلاقی را به رسمیت می‌شناسند؛

انسان‌هایی که تعهد اخلاقی را درک می‌کنند، نه کسی که مثلاً تصمیم گرفته اخلاقی عمل نکند و جنایتکار بشود. گرچه همو هم می‌داند که دارد تخلف می‌کند. براین اساس چند اصل را تعریف می‌کنیم. کاری که آقای فرانکنا در فلسفه اخلاق انجام می‌دهد، دقیقاً همین کار است. دوستانی که کارشان فلسفه اخلاق است،

در common morality می‌گوییم انسان‌های متعهد اخلاقی در طول تاریخ گذشته تا به امروز، اهل هر نژاد و فرهنگی که باشند، هر کجا که زندگی بکنند، یک سلسله اصول اخلاقی را به رسمیت می‌شناسند؛ انسان‌هایی که تعهد اخلاقی را درک می‌کنند، نه کسی که مثلاً تصمیم گرفته اخلاقی عمل نکند و جنایتکار بشود. گرچه همو هم می‌داند که دارد تخلف می‌کند. براین اساس چند اصل را تعریف می‌کنیم. کاری که آقای فرانکنا در فلسفه اخلاق انجام می‌دهد، دقیقاً همین کار است.

با این کتاب آشنایی دارند. فرانکنا در این کتاب کار عظیمی انجام داده است. او از داستان سقراط شروع می‌کند و بن‌بستی را نشان می‌دهد که نظریه‌پردازی، در تصمیم اخلاقی سقراط ایجاد می‌کند. می‌گوید در اینجا سقراط براساس نتیجه حرف می‌زند، بعد از آن، وقتی شاگردانش براساس همان نتیجه می‌گویند از زندان فرار کن، براساس وظیفه حرف می‌زند. یک بام و دو هوا نمی‌شود. پس معلوم می‌شود نظریه‌ها در اخلاق حرف‌نهایی را نمی‌زنند. بعد از نقل سودگرایی، وظیفه‌گرایی را شروع می‌کند و می‌رسد به اینجا که ببینید هر کدام از این نظریه‌ها را در تصمیم اخلاقی در نظر بگیریم، یک جایی، تصمیم اخلاقی بیرون از آن می‌ماند. به‌همین دلیل ما را به یک نظریه دواصلی ارجاع می‌دهد و می‌گوید عدالت و سود. ما و دوستانی که با هم مباحثه می‌کردیم، به قرآن هم استشهاد کردیم، قرآن هم فرموده است: «ان الله يأمرکم بالعدل و الاحسان»؛ یعنی سود و وظیفه، هیچ‌یک به‌تنهایی نیست، بلکه ترکیبی از این‌هاست. اما با چه منطقی این‌ها ترکیب می‌شوند؟ باز هم شما نمی‌توانید با استدلال این ترکیب را نشان بدهید. چرا این‌طور است؟ اصل‌گرایی اینجا پیدا می‌شود. یعنی شما وقتی می‌خواهید تصمیمی بگیرید، یک پایه نظری را

نمی‌توانید مبنای عملتان قرار بدهید، باید به یک اصولی تمسک کنید. این اصل‌ها از common morality می‌آیند؛ از فاهمه عقلانی انسان‌ها. چرا ما نتوانستیم مانند سایر علوم، براساس یک نظریه پیش برویم؟ زیرا همان‌طور که بزرگان ما فرمودند، باید‌های اخلاقی به خبر برمی‌گردد؛ مثل اینکه انشای اخلاقی، همان اخبار است. وقتی شما می‌گویید برای به‌دست‌آوردن آب جوش، باید صددرجه این آب را به جوش بیاوریم، این باید یعنی بین صددرجه‌شدن و به‌جوش‌آمدن آب، رابطه‌ی علی معلولی وجود دارد. چرا نمی‌توانیم با همین منطق پیش برویم؟ چه اشکالی دارد؟ چرا این در اخلاق جواب نمی‌دهد؟ ببینید من همان موقع که نظریات احساس‌گرایی را می‌خواندم و کسانی که معتقد بودند به اینکه اخلاق صرفاً احساسات است، بیان احساسات است، همان موقع خدا خیر بدهد حاج آقای توفیقی را که یک فوت کوزه‌گری‌هایی را ایشان در جلساتشان یاد می‌دادند. ایشان انسان عجیبی است، برای اینکه واقعاً بفهمد یهودی‌ها چه می‌گویند، رفته‌اند بر عبری مسلط شده‌اند و به ترجمه تورات و انجیل بسنده نکرده‌اند. ما تصور می‌کنیم و تصدیق، یعنی چیزی را از پیش خود می‌بافیم، بعد شروع می‌کنیم جواب‌دادن، بعد شلش می‌کنیم که بتوانیم دستمان لای آن برود و بگوییم من هنرمندم. با آقای توفیقی ما درس یهودیت داشتیم. می‌گفت من را در کسوت یک روحانی مسلمان نیندید، من یک خاخام هستم. اشکال کنید، جواب بدهم. آن‌چنان مسلط بود. ایشان می‌گفتند هیچ وقت فکر نکنید طرف مقابلتان دیوانه است، او را جدی بگیرید.

این یعنی اخلاق صرفاً احساسات است؟ من می‌گویم فلان کار خوب است، یعنی چه؟ حکمت عملی با حکمت نظری فرق می‌کند. ما در حکمت عملی با عمل انسان سروکار داریم، نه صرفاً با یک بحث نظری. عنصر مقوم اخلاق، تحریک و ترغیب به عمل است. صرفاً به شما نمی‌گوید فلان کار خوب است. آیا اینکه اگر نماز بخوانید، خوب است، مثل این می‌ماند که اگر تشنه‌ای، آب بخوری خوب است؟ آیا این دو مثل هم است؟ بین رفع تشنگی و آب‌خوردن، رابطه‌ی علت و معلولی وجود دارد. بین نماز خواندن و خوب‌بودن و نتیجه‌ی اخروی گرفتن، رابطه‌ی تکوینی وجود دارد و تمام. همین؟ اینکه هنری نیست. مساوی‌دانستن اخلاق با سایر علوم، این چنین کاری است. قرآن می‌فرماید: «طه، ما انزلنا الیک القرآن لتشیق، لعلک باخع نفسک» این‌ها چیست؟ قرآن دارد مذمت می‌کند؟ مفسران ما فرمودند مدح به لسان توییح است؛ چرا مدح؟ «لعلک باخع نفسک ان لایکونوا مومنین»؟ بگویید بین ایمان و بهشت‌رفتن، رابطه‌ی علی و معلولی وجود دارد، می‌خواهی قبول کن و به بهشت برو، می‌خواهی قبول نکن و برگرد، خداحافظ. می‌گویند «طیب دوار بطبه»، پیگیری کردن‌ها و ناراحتی کشیدن‌ها، این‌ها به‌خاطر چیست؟ آیا انسان باید

بتواند خودش را پیرو راند؟ یکی از فضیلت‌هایی که فرانکنا نیز در بخش فضایل، در کتاب *فلسفه اخلاق* ذکر می‌کند، توان نشان دادن خود به جای دیگری است. این چه لزومی دارد؟ شما وقتی به کسی می‌گویید فلان کار درست و خوب است، یعنی این کار را انجام بده. صرفاً یک کار استدلالی انجام نمی‌دهید. این فکر مبنای حرف ابن‌سیناست که متأسفانه یا به دست ما نرسیده، یا توضیحات کافی نداده‌اند. البته در مواردی به‌منیاری توضیحات کم‌مایه‌ای داده است، ولی ابن‌سینا می‌گوید ما در اخلاق، با قرآن مواجه نیستیم. اخلاقیات جز برهانیت نیستند. این حرف به معنی این نیست که اخلاق واقعیت ندارد. مگر هر چیزی که برهانی شد، واقعیت دارد؟ چیزهایی هستند که واقعیت دارند ولی واقعیتشان غیربرهانی است. نمی‌دانم چه کسی است که فرانکنا نقدش می‌کند، او می‌گوید اثبات است، ولی اثبات به گونه‌ای دیگر، به چگونه؟ در اخلاق این گونه است و در غیر اخلاق نیست. لذا چند گام را برای استدلال اخلاقی توصیه می‌کند: اول اینکه شما باید آرام باشید و سعه صدر داشته باشید؛ دوم اینکه بتوانید خودتان را جای طرف مقابلتان بگذارید، یعنی کل شرایط زیستی - تربیتی او را درک بکنید و الفاظی به کار ببرید که برای هر دو طرف قابل فهم باشد؛ به این می‌گویند گفتگوی اخلاقی. حالا در متدلوژی اخلاق و روش‌شناسی اخلاق کاربردی، دقیقاً به همین نقطه رسیده‌اند. در اخلاق براساس *common morality*، همه انسان‌ها در مورد آن توافق دارند، البته ممکن است تعاریفشان از اموری نظیر ظلم، جنایت، کودک‌آزاری و امثال این‌ها متفاوت باشد. ما براساس همین توافق، بحثمان را شروع می‌کنیم. امروز داعش را برای چه محکوم می‌کنیم؟ حرف ما در مقابل داعش چیست؟ اتفاقاً استدلال‌های الهیاتی داعش خیلی محکم است. باز به همان حرف طرف مقابلت را دیوانه‌نپندار، [توجه کنید]. ۲۰ دقیقه ابوبکر بغدادی در خطبه نماز جمعه‌اش حرف زده، توی این ۲۰ دقیقه، ۱۵، ۱۶ دقیقه‌اش فقط آیات قرآن هست. آیات جهادی قرآن است. چرا ما آن‌ها را محکوم می‌کنیم؟ زمانی که پاپ قبلی گفت قرآن سراسر خشونت است، آقای دکتر عبدالعزیز نامه‌ای به عنوان جوابیه برای ایشان فرستادند. من گفتم: «آقای دکتر! قرآن همین است، پس جوابی نمی‌توان داد»، ایشان گفت: «پسرم! قرآن را باید با پیامبر بخوانی»؛ یعنی در نظر گرفتن اقتضائات و شرایط، یعنی اینکه به چه زمانی مربوط است. کتاب *تاریخ تحلیلی اسلام* آقای رسول جعفریان من را کافر می‌کند. البته خوشبختانه به قرآن ارجاع داده‌اند. باید کتاب آقای جعفریان را با قرآن بخوانید، البته قرآنی که همراه پیامبر است. باید به این نتیجه برسید که این توجیه دارد. چطور همان پیامبری که وقتی مکه فتح می‌شود، می‌گوید کسی حق

ندارد درختی را قطع کند، به حیوانی صدمه بزند، خانه‌ها در امن و امان هستند، در جایی دیگر می‌گوید بروید درختانشان را قطع کنید، گوسفندانشان را تلف کنید. جوان امروزی این را بخواند می‌گوید این چیست؟

به اخلاق برمی‌گردیم؛ یعنی وقتی می‌خواهیم این مسائل را توجیه کنیم، حرف آقای ساشادینا⁵ یک استدلال اخلاقی است، می‌گوید این دو تا چهار تا نیست، صغری، کبری، نتیجه این‌گونه نیست. وقتی نگاه اخلاقی به قرآن می‌کنید، همه جای آن به فاهمه اخلاقی انسان‌ها برمی‌گردیم و براساس آن فاهمه حرف می‌زنیم. به این گفته‌اند مشهورات؛ مشهورات و مقبولات. مقبولاتی که این‌سینا می‌گوید و بعد هم در روزگار معاصر، مرحوم حاج محمدحسین اصفهانی یا کمپانی‌بیشترین توضیح را داده‌اند. ما در اخلاق با این چنین چیزی مواجه هستیم. اگر شما تعریف اول را بپذیرید و بگویید به کار بستن نظریه اخلاقی برای حل مسئله، خودتان را زحمت هم نداده‌اید، من دیدم

آقای ملکیان هم در این دست گفته‌ها، تصمیم گرفته‌اند خودشان را راحت کنند. این در اخلاق کاربردی است که آقا بیاید همه را رها کنید و مسلمات را بپذیرید و براساس مسلمات عمل کنید؛ چون دردسر ندارد و منشور اخلاقی می‌شود نوشت. این تعریف اول است، می‌خواهید این را بپذیرید، وضعتان هم خوب می‌شود، منشور

لذا چند نام را برای استدلال اخلاقی توصیه می‌کنند: اول اینکه شما باید آرام باشید و سعه صدر داشته باشید؛ دوم اینکه بتوانید خودتان را جای طرف مقابلتان بگذارید، یعنی کل شرایط زیسته - تربیت او را درک بکنید و الفاظه به کار ببرید که برای هر دو طرف قابل فهم باشد؛ به این می‌گویند گفتگوی اخلاقی.

می‌نویسید، کار سختی هم نیست. اقتضائات سازمان را نگاه می‌کنید، بعد هم توصیه می‌کنید به تأسیس یک کمیته اخلاقی. در آنجا مسائل اخلاقی را هم با سلام و صلوات حلش می‌کنند و تمام می‌شود.

اگر تعریف دوم را بپذیرید، یا باید از ایران بروید یا باید بچه سرمایه‌دار بشوید. چون با تحلیل یک مسئله اخلاقی، به خیلی از جاها برمی‌خورد. تعریف دوم این است: استفاده انتقادی از نظریه و تحلیل فلسفی برای مواجهه اساسی با مسائل و دشواری‌های اخلاقی. مواجهه اساسی یعنی نه وام‌دار جایی باشی و نه از جایی بترسی. دقیقاً ارتباط مسئله را با همه‌جا نشان بدهید؛ مثلاً جانبازی را که به آلمان پناهنده شده بود، در نظر بگیرید؛ آقای ابوالفضل دوزنده. این یک

⁵. Abdulaziz sachedina.

مسئله اخلاقی است. یک جانباز وفادار به نظام جمهوری اسلامی، چرا می‌رود به آلمان پناهنده می‌شود؟ بحث ایشان این است که در ایران به ما رسیدگی نمی‌کردند. جانباز دیگری که دوست ایشان بود، پایش را نشان می‌داد و می‌گفت این پا را در ایران هم می‌توانستند به من بدهند، منتها با بودجه. خیلی راحت مراکز ما، بنیاد جانبازان می‌توانند جواب بدهند که چرا بودجه ندارند. امر دایر می‌شود بین اینکه شما حق را بدهید به بنیاد جانبازان یا به این جانباز. همین جا وارد حل مسئله اخلاقی می‌شوید.

روش پیتر سینگر، روش دوم است. پیتر سینگر می‌گوید چرا آدم امریکا؟ چون هیچ کجا برای این حرف‌ها راحت‌تر از امریکا نیست. به قول یکی از اساتید، البته باید حواسمان باشد که دشمن هم هست. ولی واقعاً یک جوری نظام را ساخته‌اند که به هیچ جایی وصل نیست. یعنی همان که می‌گوییم همه چیز سیستم را به یک رکن نچسبانید؛ چراکه اگر این رکن از بین رفت، دیگر همین جور با مشکل باقی می‌مانید. در واشنگتن وقتی در کاخ سفید از ماشین پیاده می‌شوید، پنج قدم آن طرف‌تر، می‌توانید بروید و به پنجره رئیس‌جمهور دست بزنید، هیچ مأموری هم نیست. من وقتی در امریکا از هواپیما پیاده شدم، دوستم گفت: «دو تا ملت همدیگر را دوست داریم، دولت‌ها با هم مشکل دارند»، من گفتم: «مقصر اصلی، دولت شماست، به دلیل اینکه دست از حمایت اسرائیل بر نمی‌دارد». چرا گفتن این حرف راحت است؟ به این دلیل که واقعاً تقسیم قدرت شده است. پلیس امریکا یا رئیس‌جمهور امریکا را اگر کاملاً کنار بگذاریم، جاهای دیگر، نظام را حفظ می‌کنند و نگرانی ندارند. لذا پیتر سینگر روشش این است. همه ارکان را در بحث می‌آورد و نگران حل شدن این مسئله هم نیست. این مسئله می‌خواهد حل شود یا نشود، من دارم با این مسئله، مواجهه اساسی می‌کنم. والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته.

صحبت حضار:

بحث در ارتباط با روش در اخلاق اسلامی بود؛ یعنی روش حل مسئله در اخلاق کاربردی، استاد محترم فرمودند در اینجا سه رویکرد کلی وجود دارد. یک رویکرد این است که ما بیاییم خودمان را راحت کنیم و یک نظریه‌ای در اخلاق هنجاری، حالا مبتنی بر فرا اخلاق مثلاً یا غیرمبتنی بر آن، اتخاذ کنیم و همه مشکلات انضمامی و زمینه‌ای مان را با آن حل کنیم. حالا یا سودگرا باشیم، یا وظیفه‌گرا یا فضیلت‌گرا باشیم، یا هر چیز دیگری. روش دوم، روشی

است که کاملاً موردی و زمینه‌ای و انضمامی است؛ یعنی ما باید بدانیم مورد ما را به کدام طرف هدایت می‌کند؛ حالا چه در بحث سقط جنین، چه بحث اخلاق زیست‌پزشکی و چه مهندسی و بقیه زمینه‌های اخلاق کاربردی. موارد، ما را به سمت حلشان راهنمایی می‌کنند. و شیوه سوم نیز یک شیوه تلفیقی است که فرمودند درک متعارف ما هم معمولاً همین شیوه سوم را اتخاذ می‌کند. اگر اشتباه نکنم، منظور این بوده که ما معمولاً یک استدلال اخلاقی برای حل خاص اخلاقی، در جامعه یا محیط کارمان انجام می‌دهیم. استدلال نظری می‌کنیم، ولی درعین حال، نیم‌نگاهی هم به زمینه‌ها و خلاصه اقتضائات خود مورد داریم. فکر می‌کنم کلیت بحث در همین زمینه بود.

استاد:

مقایسه دو تعریف خیلی مهم است. بالاخره باید با خود به یک نتیجه‌ای برسیم که کدام تعریف را می‌خواهیم. آن تعریف قبلی، یعنی تعریف اول، اخلاق هنجاری است و کاربردی نیست. به کار بستن هنجار، اگر توهین به منبر نشود، همان موعظه و منبر است. ولی تعریف دوم، به اخلاق کاربردی هویت فلسفی می‌دهد. تعریف دوم، بحث تحلیل فلسفی و انتقادی است و روش خاص خودش را هم دارد و بر حل مسئله هم مبتنی نیست، بلکه مواجهه با مسئله است؛ یعنی هر مسئله‌ای که پیش می‌آید، مثلاً فرض کنید همجنس‌گرایی، به لحاظ اخلاقی؛ مواجهه اساسی با بحث همجنس‌گرایی چیست؟ آیا اصلاً می‌دانیم امروزه همجنس‌گرایی چیست؟ یا اصلاً خودمان تا به حال با همجنس‌گرا صحبت کرده‌ایم؟ حرف و استدلالش چیست؟ در فرهنگ ما قبض جا افتاده، به همین خاطر اصلاً نمی‌توانیم تصور کنیم که ممکن است یک حرف حسابی هم داشته باشند. ولی این تعریف دوم، ذهن شما را باز می‌کند که حرف طرف مقابل را دقیق بشنوید و بتوانید استدلال‌های او را تا حدود بسیاری، همدلانه بشنوید. من تعریف اخلاق کاربردی را تعریف دوم می‌دانم.

حضار:

اینکه [در رویکرد اول] هر دو علی السویه هستند، یعنی هم نگاهی به اصول دارند و هم به مورد، هم به نظریه‌ها توجه دارند و هم به موردی که راجع به آن بحث می‌کنیم. اما رویکرد دوم افراطی است و نظریه را کنار می‌گذارد و فقط case را بررسی می‌کند.

استاد:

بله منتها عرض کردیم به نسبیت می‌رسیم. نسبیت امروزه طرفدار جدی ندارد. نسبیت‌گرایی یک انگ است. بالاخره ما باید یک حرفی بزنیم که فاهمه اخلاقی انسان‌ها بفهمند چیست؛ همین، ما را از نسبیت بیرون می‌برد. منتها آن حرف، در اخلاق، با تأسیس اصل‌ها و به رسمیت شناختن اصل‌های اخلاقی (که همان اصل‌گرایی است) ایجاد می‌شود، نه نظریه‌ها. در سایر علوم ما با نظریه سروکار داریم، ولی در اخلاق باید با تأسیس اصل سروکار داشته باشیم. البته نه اصلی که خودمان تأسیس کنیم، بلکه اصولی که انسان‌های عاقل متعهد به اخلاق، در همه دنیا به رسمیت می‌شناسند. خدا رحمت کند ایه الله العظمی بروجردی را، فقه را هم با همین متد تدریس می‌کردند. سر درس فرموده بودند وقتی گوشه مسجد اعظم بحث می‌کنیم، فکر نکنید در مسجد اعظم صحبت می‌کنیم، به این فکر کنید که اگر کسی در لندن حرف ما را شنید، چه طور آن را می‌فهمد؟ متأسفانه یا خوشبختانه، انقلاب اقتضائات خودش را دارد، دهه ۵۰، یعنی سال‌های ۴۵ تا ۵۵، دوران طلایی کشور ما بود. رونق اقتصادی بود. اگر کشوری رونق اقتصادی داشته باشد، آرام آرام اخلاق مردم هم خوب می‌شود. اگر همان دوران طلایی را ادامه می‌دادیم، امروز شاید یک حوزه مرفقی بودیم. متأسفانه انقلاب، جنگ و بعد تبعات و تسویه حساب با همدیگر که چه کسی بر سر قدرت باشد و چپ و راست و اصلاح طلب و اصول‌گرا و... [وضعیت را این چنین کرد].

حضار:

برای ما هنوز معلوم نشده که در مواجهه با اخلاق کاربردی، مثلاً همان سقط جنین، بین رویکرد جزئی‌نگر، با رویکرد هنجاری کلی‌نگر، کدام بیشتر جواب می‌دهد؟ وقتی به جزء نگاه می‌کنند، خیلی با عواطف و احساسات کار

می‌کنند. آن‌هایی که هنجاری نگاه می‌کنند، آثار اجتماعی را نگاه می‌کنند. با توجه به این نتایج، به نظر شما کدام بیشتر جواب می‌دهد؟

استاد:

عرض کردم تعدیل بین این‌ها؛ منتها تعدیل هم باید با یک منطقی ترکیب شود. تعدیل که می‌گوییم، یعنی ترکیب این دو تا و برای اینکه فرار از جواب نباشد، باید منطقی داشته باشد. وقتی می‌گوییم ترکیب، خیال راحت کردن است، نه این است و نه آن. یک چیز وسطی است. آن چیز وسط چیست؟ برای جواب به این سؤال، اصل تأسیس می‌کنند. می‌گویند ما در پزشکی چهار اصل داریم: اصل عدالت، اصل احترام به استقلال بیمار، اصل پرهیز از آزار و اصل خیررسانی. می‌گویند همه‌جای دنیا، باید براساس این چهار اصل رفتار کنند. حالا این اصل‌ها ممکن است با هم تعارض پیدا کنند. در اخلاق کاربردی هم سه تا سطح داریم: اولین سطح، سطح دانشگاهی است. در سطح دانشگاهی اصلاً به بحث‌های بالینی کاری نداریم. به‌طور مفصل، با یک مسئله اخلاقی، مواجهه تأملی و عقلانی و اساسی داریم. اتفاقاً همین بحث میزان نقش عاطفه و نقش عقلانیت و سهم هریک، در همان بحث آکادمیک دنبال می‌شود؛ سطح دوم، سطح خط‌مشی‌گذاری است. در سطح اول نشان می‌دهیم که اگر اخلاق بخواهد در روزگار معاصر [که روزگاری است با] یک زندگی سازمانی شده و تحت سیطره سازمان‌ها، اتفاق بیفتد، باید خط‌مشی‌های برنامه‌ریزان، تصمیم‌گیران کلان و سیاست‌گذاران جامعه، براساس اخلاق باشد. باید درست ریل‌گذاری کنند. مثلاً فرض بفرمایید سهم رسانه‌ها چقدر است؟ سهم سیاست چقدر است؟ سهم اقتصاد چقدر است؟ سهم هر کدام را نشان می‌دهیم و بعد، از آن‌ها سهمشان را طلب می‌کنیم؛ مثلاً فرض کنید اگر که یک اتفاقی در یک ورزشگاه می‌افتد، این را در سطح آکادمیک می‌بریم و مفصل تحلیل می‌کنیم که چرا آن اتفاق در ورزشگاهی در مازندران افتاد؟ دقیقاً تمام زیرویم مسئله و ارتباطش با ریشه‌های سیاسی، اقتصادی، تربیتی و فرهنگی بررسی می‌شود. وقتی بررسی شد، در سطح خط‌مشی‌گذاری، به خط‌مشی‌گذاران جامعه، در هر عرصه‌ای که هستند، گوشزد می‌شود که این سهم شماست. سطح سوم، سطح بالینی است، clinical است؛ یعنی با تمام این کارها که انجام می‌دهیم، یک جاهایی در سطح clinical بالاخره باید سریع تصمیم بگیریم؛ مثلاً فرض بفرمایید که در بحث سقط جنین چگونه باید تصمیم گرفت؟ اینجاست که ما Ethic committee تشکیل می‌دهیم و بحث decision making داریم. بحث‌های تصمیم‌گیری داریم که به سطح تصمیم‌گیری مرتبط است. افرادی را در آنجا می‌گماریم که بتوانند

تصمیمات صریح و فوری اتخاذ کنند؛ البته معمولاً تصمیمات صریح هم عاری از خطا نیستند. خطا هم در آنجا ممکن است، اما همین خطاها دوباره برای سطح‌های بالاتر اخلاق کاربردی، یک خوراکی فراهم می‌آورد.

